

## نصیحتِ فرزندانہ

(بہ یادِ ایرج میرزا)

ہاں! ای پدرِ عزیزِ دلیند  
بشنو ز پسر، نصیحتی چند  
می‌باش دمی به خویش، دلسوز  
دانش بہل و، دغل بیاموز  
تا کی به هوایِ فرّ و فرهنگ  
باشی به ہزار زجر، آونگ؟

ای عاشقِ اعتلایِ ایران  
خیز، این سرِ خر، کمی بگردان!  
در ذلت‌مان کہ اوفکندی  
دیگر چه به ما ہمی پسندی؟  
آزادیِ این وطن رها کن  
فکری بیِ حالِ زارِ ما کن  
چیزی کہ به وی تو مہر ورزی  
وندر نظرش، بہ چُسِ نیرزی  
ارزد کہ وجودِ نازنین را  
فرزند و نگارِ دلنشین را  
یکسر بہ فراموشی سپاری  
گردی بہ رہاش، قرینِ خواری!؟

عمری، سخنات، "وطن وطن" بود  
جان و تن استخوانت، فرسود  
ای نیست شده، به حدّ کافی  
کلپتره و یاوه، چند بافی؟

یک تن ز میان این همه فرد  
یا حزب و گروه مرد و نامرد  
از این همگان، که می شناسی  
وندر صفحات شان، پلاسی  
وز لاف، بوند با تو دمساز  
هستند دمی به فقرت، انباز!؟

ای عمر تبه نموده پنجاه  
ای رهرو لنگِ راهِ بیراه  
ای ساکنِ کویِ بی نوایی  
وی گشته ز خویش گم، کجایی؟

بیهوده، امید بسته بودی  
بر شومی بختِ خود، فزودی  
بگریخته زاهرمن، به فرسنگ  
بر وعده‌ی مدّعیّ الدنگ  
زین ژاژ، که وی به بوق دارد  
گفتی که بشر «حقوق» دارد!

ای گشته به وعده‌هایِ عاطف  
 با ثانیِ اهرمن، مصادف!!  
 سرگشته، به غربت و نزاری  
 مات از روپیش و پس‌نداری!  
 زین داو، تمام، باخت بُرده  
 چون بوف، به نوشهیر مُرده!  
 ...

هان! دربه‌در پناه‌جویی  
 زی تیه تباہ، از چه پویی؟  
 ای منتز این مغاکِ بی‌در  
 خاکِ دگری بریز بر سر  
 زین‌سان که رسیده‌ای به پایان  
 برخیز و، بگير ختمِ ایران!  
 و آن‌گاه، ز خود برآی و، از نو  
 آماده‌ی رویشی دگر شو!  
 در بی‌وطنی، بجو رهایی  
 گور پدرش که از کجایی!!

م. سهرابی

جمعه، ۲۸ مرداد، ۱۳۹۰، ۱۹ آگوست ۲۰۱۱

پنج‌شنبه و جمعه و شنبه، ۱۳، ۱۴ و ۱۵ بهمن ۱۳۹۰ و ۳ و ۴ فوریه ۲۰۱۲

<http://www.fardayerowshan.blogspot.com/>

س

پی‌دی‌اف:

[http://mehdisohrabi.files.wordpress.com/2012/02/nasihate\\_farzandane1.pdf](http://mehdisohrabi.files.wordpress.com/2012/02/nasihate_farzandane1.pdf)